

نظریه انسان کامل به روایت ابن عربی و ملاصدار*

□ دکتر علاءالدین ملک‌آف

□ دکترای فلسفه و حکمت اسلامی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران

چکیده

نوشتار حاضر بررسی و شرحی بر چند نکته از نظریات ابن عربی و ملاصدار درباره انسان کامل است. اهمیت انسان کامل تنها یک رویکرد صرف نیست، بلکه رویکردهای مختلفی از جمله فلسفی، معرفتی، اجتماعی و فردی را نیز شامل می‌شود. از این رو، بحث انسان کامل همچون منشوری است که دارای تجلیات گوناگون است.

در این میان، ابن عربی بیش از دیگران به این مهم عنایت ورزیده است. ابن عربی «انسان کامل» را علت پیدایش خلقت و عامل تداوم آن می‌داند. از طرفی هم ملاصدار با ارائه مبانی حکمی-فلسفی، همچون اصالت وجود و حرکت جوهری توانسته مسئله انسان کامل و نفس او را از مرحله‌ای به مرحله‌ای دیگر ببرد. در نظر وی، انسان کامل دارای دو حرکت است: یکی حرکت صعودی به سوی حق برای تکمیل ذات خود و دیگری نزولی برای تکمیل نفوس خلاق. در حرکت اول، غایت سالک راه کمال، مقام فنا و محو است و

* تاریخ وصول: ۱۳۸۹/۹/۱۱؛ تاریخ تصویب: ۱۳۸۹/۱۲/۱۰.

ممکن است به بقا و صحو بازنگردد و در ذات مستغرق و از خلق محجوب باشد. اما در حرکت دوم، بعد از محور رجوع به خود می‌کند و در عین جمع به تفصیل نظر می‌نماید و سینه‌اش وسعت خلق و حق را به هم می‌رساند.

کلید واژه‌ها: انسان کامل، حقیقت محمدیه، ولایت، ابن عربی، ملاصدرا.

مقدمه

برپا دارنده و حافظ انسان، نفس اوست و خداوند علت فاعلی و غایی این نفس است. پس معرفت نفس نردبان وصول به تمامی معارف بوده و به وسیلهٔ این معرفت می‌توان به ذات، صفات و افعال حق رسید. نبی اکرم ﷺ فرموده است: «من عرف نفسه فقد عرف ربه؛ هرکس خود را شناخت خدای خویش را شناخته است.» از این رو، علم ما به نفسمان عین علم ما به مبدأ نفسمان خواهد بود.

این نفس شایستهٔ خلافت الهی است و به موجب همین شرافت بود که خداوند فرشتگان را به پای آن به سجده افکند، و به موجب این نفس است که اسما و صفات الهی در عالم خلق متجلی می‌گردد. پس نفس بُعدی الهی در عالم خلق است که به موجب این شرافت در نهایت منتهی به خدا می‌شود و مصداق کامل این بُعد الهی در عالم خلق، انسان کامل است.

۱. انسان کامل، کتاب مبین و لوح محفوظ است

نامهٔ انسانی، کتاب حکمت الهی و جوهر و مغز معانی قرآنی است. انسان کامل، کتاب مبین و لوح محفوظ است. او به حسب ذاتش، وجودی قائم به خود و بیرون از دایرهٔ زمان و مکان و اشارهٔ حسی است. انسان کامل، نوری از انوار معنوی و رازی از اسرار هستی و صورتی از صورتهای گوناگون قدرت حق و نشانی از نشانه‌های حکمت او و کلمه‌ای از علم و خواست او و چشم بینای پروردگار است (شیرازی، تفسیر القرآن الکریم ۱۳۶۶: ۴/ ۴۰۱ - ۴۰۵).

در نظر ابن عربی، انسان کامل حامل امانت و عهد الهی در مرآت حق است. او تجلی صفات و مفصل اسما و موضع نظر حق به خلق و عرش و کبریاست. انسان کامل سرّ و حیات ساری در جهان است (ابن عربی، کتاب الاسری الی مقام الاسراء

۱۳۷۲: ۶۸ - ۶۹).

او در رأس اسمای الهی و به عبارتی جمیع اسمای الهی است، زیرا خداوند در وی تجلی کلی کرده است (ابن عربی، الفتوحات المکیه ۱۴۰۵: ۱۳ / ۱۰۰).

ولی ملاصدرا از لحاظ صفات بر این است که انسان کامل تمامی صفات حسنه را داراست که همه ناشی از ذات الهی است. افعال انسان کامل نیز همانند افعال خداست و مانند افعال الهی همه کائنات را در بر گرفته و بر تمامی زمان و مکان و مواد و حرکات مادیات و ابداعیات و مجردات نیز اثر دارد.

افعال انسانی برخی شبیه به ابداعیات است که به آلت و حرکت نیاز ندارد، مانند ادراک معانی حقیقی و احکام یقینی و ایمان به خدا، فرشتگان و دیگر مسائل ضروری که این امور پس از تکرار مشاهدات و ادراکات عقل، مستفاد شده تا اینکه گنجینه‌های درونی نفس و معقولات عقل برای او بدون نیاز به فکر کردن حاضر می‌شود.

برخی دیگر از افعال انسانی به اختراع شباهت دارد، مانند حال انسان در هنگام تجسم صور در خیال خود و یا فعلهای طبیعی بدن که بدون فکر و اندیشه حاصل می‌شود، مثل حفظ مزاج، جذب غذا، صورت دادن به اجزا و امثال اینها که همه به امر الهی واقع می‌شود.

برخی دیگر از افعال انسانی شباهت به تکوین دارد، مانند افعال ظاهری که با قصد و اراده و حرکت صورت می‌گیرد، مثل خوردن، نوشتن و دیگر افعال بدنی و نفسانی. ارتباط انسان کامل با بدن خویش، یعنی «عالم صغیر»، همانند حکمرانی خدا بر «عالم کبیر» است و فرمان او در کشور بدن همانند فرمان حق تعالی بر کشور کبیر است (شیرازی، همان: ۴۰۱ - ۴۰۵).

به نظر ابن عربی وجه تمایز عبد از رب در این رابطه، افتقار عبد است. بنابراین، اگر خداوند اراده کند که فقر را در همه جهات از عبد زایل نماید، او نیز مزین به صفات و اسمای الهی می‌شود. در این صورت است که عبد نیز اگر بگوید «کن»

بلافاصله «فیکون» خواهد شد و به همین سبب است که انسان در بهشت هرچه اراده کند برای او حاضر می‌شود: «... و لکم فیها ما تشتهی انفسکم؛ ... و هرچه دل‌هایتان بخواهد در (بهشت) برای شماست» (فصلت: ۳۱).

البته همین اشتها و طلب عبد حکایتگر فقر ذاتی اوست، ولی چون خداوند به او تفضل نموده است با ارادهٔ خود می‌تواند امور را حاضر کند و رفع طلب نماید. این طلب در خداوند به معنایی دیگر است. اگر خداوند طلب بر چیزی نمود، این حاکی از فقر او نیست، بلکه حاکی از امکان ذاتی عالم است که اقتضای طلب دارد و خداوند به افاضه وجود رفع طلب آنها را می‌نماید (ابن عربی، *الفتوحات المکیة* ۱۴۰۵: ۵۱/۱ - ۵۹).

با توجه به اینکه انسان دارای سه نشئه «حس»، «نفس» و «عقل» است، عوالم نیز به حسب اینها دنیا، آخرت و عالم ربوبیت است. انسان نیز به حسب چیرگی و غلبهٔ هر نشئه بر او داخل در یکی از این عوالم می‌گردد (شیرازی، همان: ۴/ ۴۰۱ - ۴۰۵). از نظر ابن عربی، حکم انسان در زمین همانند عقل در سماء است. انسان آخرین مولدات و نظیر عقل است و با آن به همانند یک دایره مرتبط است که اول دایرهٔ وجود عقل اول است. در روایت نبوی نیز آمده است: «اول ما خلق الله العقل؛ اولین مخلوق حق، عقل است.»

این عقل اولین اجناس است. انتهای این دایره خلقت جنس آدمی است و به موجب اوست که دایره کامل می‌شود و از این طریق انسان به عقل متصل می‌گردد، همان‌طور که آخر دایره به اول آن منتهی می‌شود. در بین طرفین این دایره سایر ما خلق الله وجود دارند، یعنی بین عقل اول و انسان، سایر اجناس عالم هستند، همانند نقطه‌های محیط دایره نسبت به مرکز خود که همه حالت تساوی دارند (ابن عربی، همان: ۲/ ۲۵۱ - ۲۵۲).

با توجه به اینکه حقایق اشیا در عالم عقلی ثابت بوده و تحت عنوان قلم الهی

مطرح است و در عالم نفسانی مسمای به «لوح محفوظ» و «ام الكتاب» و در الواح قدری منسوب به «محو و اثبات» است و همه در کتاب علم رحمانی مکتوب است، همانند مهندسی که ابتدا نقشه خانه را در ذهن خود ترسیم می‌کند و سپس به اجرا می‌گذارد، خداوند نیز صورت عالم نزدش حاضر است و سپس آن را به اجرا و خلق می‌گذارد (شیرازی، الشواهد الربوبية: ۱۳۶۰: ۳۴۹ - ۳۵۲).

مراتب این عالم به ترتیب عبارت‌اند از: عالم ارواح نوری که از جمله آنها عقل اول، یعنی «قلم الهی» است، بعد عالم نفوس، یعنی «لوح محفوظ»، و بعد عالم اجسام (بن عربی، همان: ۴۴۳/۳).

پس از خلقت عالم به امر خدا و فعالیت ملائک و اكمال آن، خدا خلیفه‌ای از نوع بشر در دنیا قرار می‌دهد و به او قوا و مشاعر و آلات حسی، تخیلی و عقلی عطا می‌نماید تا بتواند رابط و واسط بین او با خلق باشد.

آنچه در عقل انسانی حاصل می‌شود، مطابق عالم موجود است. عالم موجود هم مطابق عالم منظور در نسخه الهی و لوح عقلی یعنی همان قلوب ملائک مقرب است و این عالم نیز مسبوق به وجود آن در لوح قدری است. ادراک انسان در هر مرتبه‌ای از صورتهای عالم به موجب اتحاد با آن مرتبه و تحقق وجود آن مرتبه نزد انسان است. حال بعضی از این وجودات حسی، بعضی مثالی و بعضی عقلی است. از این‌رو، وجود نیز در مرتبه اول عقلی، بعد نفسی و بعد حسی و مادی است. نفس نیز به تبع آن گاهی حسی، گاهی نفسی و گاهی عقلی است. انسان اگر به حد بالا و مقام ربانی برسد، مطلع بر قضا و قدر ربانی و شاهد قلم و لوح الهی می‌گردد و به همین سبب کل عالم نزد او حاضر می‌گردد. انسان کامل مصداق واقعی این مورد است (شیرازی، الشواهد الربوبية: ۳۴۹ - ۳۵۲).

از دیدگاه ابن عربی، انسان کامل آئینه تمام‌نمای حق بوده و ظهور حق در این آئینه به حسب اختلاف استعداد آن مختلف می‌گردد. تجلی حق در نفوس کامل

انسانی در دنیا و آخرت، بر حسب استعداد آن نفوس است. پس هر نفس کاملی حق را بر حسب معرفت و علم و اقتضای خود می‌یابد. در نتیجه عارف اکمل موجودات عالم است، زیرا خداوند را با جمیع صفات و کمالات می‌شناسد (ابن عربی، رسائل، رساله حقیقه الحقائق ۱۳۶۷: ۷۲).

به همین علت است که مقام نبوت و رسالت اگر چه اختصاص الهی بوده و اکتسابی نیست و آن را به هر کس نمی‌دهند، ولی استعداد و ظرفیت افراد هم زمینه تحقق این مهم است (ابن عربی، فصوص الحکم: ۱۶۰).

جوهر شخصی نبی ﷺ به حسب هویت تامه‌اش اشرف جواهر نفوس آدمی بوده و از نظر کمالات قوایش، شدیدتر و نورانیتر از همه و از نظر جوهر و ذات و هویت قوی‌ترین نفوس است.

نفس نبی ﷺ در نهایت مرتبه هر نفس و عقلی است. همان‌طور که ایشان ﷺ فرموده اند:

لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل؛ من اوقاتى را با خدا دارم که ظرفیت آن اوقات را هیچ ملک مقرب یا نبی مرسل ندارد. پس اگر چه نبی ﷺ در ماهیت انسانی شبیه سایر انسانهاست، این امر از لحاظ وجود طبیعی بشری آن است.

قل انما انا بشر مثلکم یوحى الی...؛ (ای پیامبر) بگو من فقط بشری مثل شما هستم. (امتیازم این است که) به من وحی می‌شود ... (کهف، ۱۱۰).
ولی از بُعد روحانی، واسطه فیض و متصل به لوح محفوظ و قلم الهی است (شیرازی، الحکمة المتعالیة ۱۳۶۱: ۱/ ۲۴۶ - ۲۴۷).

به عقیده ابن عربی، محمد ﷺ اکمل نوع انسانی و اول دلیل بر رب خود است، زیرا رب جز به مربوب ظاهر نمی‌شود و جز به مظهر خود مبین نمی‌گردد و جمیع کمالات او به وجود این انسان کامل ظاهر می‌شود، به دلیل اینکه انسان کامل، جوامع

کلم و امهات حقایق الهیه بوده و اول دلیل بر اسم اعظم الهی است (ابن عربی، فصوص الحکم: ۲۱۴).

منظور از انسان کامل و حقیقت محمدی در نظر ابن عربی و ملاصدرا آن حقیقتی است که تحمل بار امانت و خلافت الهی نموده و تبلور آن از قبل از خلقت هر چیزی و هنگام ظهور عقل اول بوده است. این انسان کامل در هر نبی یا به نحوی ظهور می کند که شروع آن در آدم عَلَيْهِ السَّلَام و غایت و کامل ترین آن در خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده و پس از ایشان نیز در اولیای الهی ظهور دارد.

انسان کامل از تمامی مجردات نیز افضل است، زیرا آنها مصداق جمال الهی بوده و انسان کامل مصداق جمال و جلال الهی هر دوست. به همین دلیل بود که ملائک نتوانستند بار امانت الهی را به دوش کشند، زیرا آنها خشم و غضب و جلال الهی را نمی فهمیدند و بنابراین، انسان را خونریز خواندند. ولی این انسان بود که حامل هر دو دسته از صفات جمال و جلال گردید و لیاقت خلافت یافت.

۲. انسان کامل، تجلی صورت رحمان بر مخلوقات

با وجود انسان، خداوند غایت اکوان را ایجاد نمود. انسان کامل خلیفه خدا در زمین و بعد عالم علوی است، زیرا خداوند او را با دست خویش خلق نمود و بر اسما آگاهی و بر ملائک برتری داد:

فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ...؛ آدم از پروردگارش کلمه‌ای چند

فراگرفت، پس خدا توبه او را پذیرفت. (بقره، ۳۷).

همچنین خداوند فرموده است:

و علم آدم الاسماء كلها... سپس علم اسما (علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات)

را همگی به آدم آموخت.. (بقره: ۳۱).

در نظر ابن عربی، انسان کامل، غایت و مقصود خلقت این عالم بوده و به حق

خلیفه خدا و محل ظهور اسمای الهی و جامع حقایق عالم از ملک، فلک، روح، جسم، طبیعت، جماد، نبات و حیوان است و انسان به رغم جرم ناچیزش، اختصاص به علم اسمای الهی پیدا کرده و همین نکته موجب تفضل او بر کل عالم گردیده است (ابن عربی، الفتوحات المکیة: ۲/ ۲۵۲ - ۲۵۳).

انسان کامل عادل‌ترین شاهد بر ربوبیت و اسرار الهی و محکم‌ترین دلیل بر صفات رب جلیل است. او بینه حق و بر صورت رحمان است. نبی اکرم ﷺ می‌فرماید: «ان الله خلق آدم علی صورة الرحمن؛ خداوند آدم ﷺ را بر صورت رحمت خویش آفرید.» به همین دلیل ارتباط او با حق به طور ظاهر و باطن است که شاهد بر ذات و صفات و افعال خدا و مجهز به کیفیات الهیت، صنع، خلق و امر اوست (شیرازی، تفسیر القرآن الکریم: ۱/ ۱۹۰).

از نظر ابن عربی، خلافت و ولایت صفتی الهی است که خداوند به هر عبدی که بخواهد افزایه می‌کند. البته این ولایت چون صفتی عام است به جمیع موجودات تعلق دارد، ولی خداوند بعضی از این صفات از جمله ولایت را صرفاً مخصوص خود نگه داشته است و به بعضی بندگان و مؤمنان خاص و بندگان صالح اعطا می‌کند و اینها تحت ولایت تامه الهی عمل می‌نمایند (ابن عربی، الفتوحات المکیة: ۲/ ۲۴۶ - ۲۴۷).

انسان با دو دست خدا یعنی صفات جمالیه و جلالیه او آفریده شده است و این امر بیانگر جامعیت او در حمل حقایق عالم است و به همین جهت خلیفه خداست (ابن عربی، فصوص الحکم: ۵۴ - ۵۵).

انسان کامل به دلیل اینکه خلیفه الهی است به صورت رحمان خلق شده است و بینه‌ای از طرف پروردگار و جامع عوالم خلق و امر بوده و ابداع و انشاء و تکوین و تخلیق و تحریک و تصریف به اراده او نهاده شده است (شیرازی، الحکمة المتعالیة: ۷/ ۷). از دیدگاه ابن عربی، کسی که تجلی ذاتی حق در وی محقق شود، خود را حق

می بیند و دیگر حق را نمی بیند. همانند کسی که تصویر خویش را در آینه می نگرد و دیگر خود را نمی بیند. پس اگر تجلی ذاتی رخ داد، بنده تمام قیودش را از دست می دهد و دیگر خود، حق می شود و در این صورت حق آیینۀ انسان کامل است و در حق مطالعه ذات خویش می کند و انسان کامل نیز آیینۀ حق است تا حق در وی مشاهده کمالات خویش نماید. البته این مقام والایی است که کسی جز خاتم رسل و خاتم اولیای الهی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آن نرسیده است (ابن عربی، فصوص الحکم: ۶۱ - ۶۲).

بر این اساس، چون انسان کامل بر صورت حق خلق شده و مجموع حقایق عالم است، وقتی خداوند او را مخاطب قرار دهد، کل عالم و کل اسما مخاطب او هستند (ابن عربی، الفتوحات المکیه: ۱۲ / ۴۵۹ - ۴۶۰).

انسان کامل موجودی است که علوم و معارف را از نزد حکیم علیم دریافت می نماید و با کوشش معنوی خود، کلام حق را می شنود و بعد از اینکه مستمع کلام حقیقی شد متکلم می گردد و جوهر ذات او از حداقل بالقوه به عقل بالفعل و بسیط می رسد و صاحب شأنی می گردد که هر وقت اراده کند علوم تفصیلی به نفس او حاضر می شود. بنابراین، ناطق به علوم حقه و متکلم به معارف حقیقی می شود و در کلام او چیزی جز تصویر حقایق غیبی مجمل به صورت علوم تفصیلی انسانی و ظاهر کردن ضمائر مکون بر صحیفه نفس و لوح و خیال نیست (شیرازی، الحکمة المتعالیه: ۷ / ۷؛ همو، تفسیر القرآن الکریم: ۴ / ۳۹۰ - ۳۹۱).

هویت روحی انسان کامل، مظهر هویت غیبی لاهوتی است، و هویت نفسی انسان کامل، مظهر اسم الله و مثال نور است که در آسمان و زمین جاری و روان است. براساس آیه کریمه نور: «الله نور السماوات و الارض ... (نور: ۳۵)؛ خداوند نور آسمانها و زمین است.» هر چه در کشور انسانی یافت شود، وجود و ظهور آن به نور هویت الهی است.

انسان کامل کلید معرفت حق و مظهر گنجینه جهان است، زیرا خزائن جهان نزد

حق است: «و عنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو...» (الانعام، ۵۹)؛ و کلیدهای غیب نزد اوست. جز او کسی از غیب آگاهی ندارد.» و کلید این خزائن نزد انسان کامل است: «و فی انفسکم افلا تبصرون (ذاریات: ۲۱)؛ و نیز در وجود خودتان، آیا نمی بینید.» راه راست و مسیر الهی، در آسمان و زمین و کوه و دشت و خشکی و دریا نیست، بلکه در ذات و گوهر وجود سالک است، زیرا آن سالک قلم حق تعالی است و قرآن روشن و ریسمان محکم اتصال به راه انسان کامل است و اخلاق انسان کامل خود قرآن بوده و اسمای الهی یکجا در وجود او جمع شده است. او قرآن و کتاب مبین و بیان کننده حقایق است.

در وجود انسان کامل، بهشت و لذتهای آن، دوزخ و بلاهای آن نهفته است و اوست که از این دو، راه راست را می رود (شیرازی، تفسیر القرآن الکریم: ۴/ ۴۰۱ - ۴۰۵). مرحوم ملاصدرا در ذیل تفسیر آیه

... انی اعلم غیب السماوات و الارض و اعلم ما تبءون و ما کنتم تکنون

(بقره: ۳۳)؛ آیا به شما نگفتم) که من نهان آسمانها و زمین را می دانم، و

بر آنچه آشکار می کنید یا پنهان می داشتید آگاهم.

می فرماید: منظور از غیب آسمانها و زمین، حقیقت انسان کامل است. غایت

وجود اکوان و ثمره درخت افلاک و برگزیده عالم همین انسان کامل است.

اگر به صورتهای عالم که از اعلی به اسفل آمده تا هیولای اولی و همین طور از

اسفل به اعلی تا محل هبوط انسان توجه کنیم، در همه این مراتب شاهد انسان کامل

هستیم.

انسان کامل اقرب موجودات به حق نسبت به عقول مقدسه و ملائک مهیمن

است. پس باید این انسان کاملی که وجودش از پایین ترین مراتب شروع و به اعلی

منازل ختم می شود، مروری بر سایر درجات داشته باشد و این مرور جز با وصول به

غایات این مراتب نیست. از این رو، علم به غیب و نهان و باطن جهان را به دنبال

دارد. بنابراین، انسان کامل غایت آسمان و زمین است (شیرازی، تفسیر القرآن الکریم: ۲/ ۳۶۵ - ۳۶۶).

به عقیده این عربی، مقصود از ایجاد عالم، انسان کامل است. این انسان کامل در عالم امام است، هر مؤثری در این عالم را «اب» و هر مؤثری را «ام» و نتیجه ازدواج این دو را «ابن» یا «مولد» نامند. البته این نکاح معنوی است. با این وصف ارواح همگی آبا هستند و طبیعت ام است، زیرا محل تغییر و حدوث است و مولدات و ابنای اینها معادن، نبات، حیوان، جن و انس است (ابن عربی، الفتوحات المکیه: ۲/ ۳۰۹).

گفتنی است که رتبه اب چون مؤثر است به ام چون مؤثر است برتر است. اولین آبای علوی، ارواح و اولین امهات سفلی همین اشیای معدوم ممکن و اولین نکاح، قصد یا امر و اولین این وجود، عین اشیای ممکن است.

این نکاح بین اب و ام در تمام اشیا ساری است و نتیجه دائمی دارد. در بین اولین آبا نیز اول از همه آنهاست که مؤثر در عالم است «اسم اعظم» بوده که جمیع اسمای الهی در آن جمع است و این همان عقل اول و قلم اعلاهی الهی است و مؤثر از ناحیه حق در خلق است (همان: ۳۱۱ - ۳۱۳).

در نظر ابن عربی و ملاصدرا، انسان کامل وجودی ممتد از خدا تا پایین ترین موجودات است که این مقام افاضات الهی را در هر مرتبه‌ای به ظهور می‌رساند. این وجود قدسی، غایت عالم، خزینه و معدن حکمت الهی، صورت رحمانی و آیینة جمال نمای حق است.

۳. لزوم شناخت انسان کامل

بر هر انسانی لازم است راز انسان کامل را دریابد و گنجینه آن را بگشاید و او را بشناسد و این مطلب همان ضرورت شناخت پیامبر و امام است که پیامبر ﷺ فرمود: «هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد بر زمان جاهلی مرده است»

(من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة) زیرا حیات و زندگی انسان در جهان جاوید منوط به دانشهای حکمت الهی است و این امر در وجود انسان کامل نهفته است. به همین دلیل در آیهٔ کریمه آمده است:

من يطع الرسول فقد اطاع الله... (نساء، ۸۰)؛ کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است.

خداوند متعال قوام عالم را در انسان کامل جمع نمود و آن را مختصر کتاب خود و جامع قوای عالم قرار داد و به دنبال خلقت انسان، وسائط، مرکبات، روحانیات و سایر امور را در او ایجاد نمود (شیرازی، تفسیر القرآن الکریم: ۴۰۰ - ۴۰۱).

به نظر ابن عربی، در واقع نسبت انسان کامل با عالم، همانند نسبت نگین با انگشتری است. همان‌طور که پادشاهان اگر بخواهند ختم یک نامه کرده و محافظت از آن کنند، با مهر نگین خود بر آن می‌زنند، کمال عالم و اتمام و حفاظت از عالم نیز به موجب انسان کامل است (ابن عربی، فصوص الحکم: ۵۰).

انسان کامل به موجب کرامت و موهبت الهی، حامل اسما و صفات اوست. در نتیجه واجد کمالات اول و آخر و ظاهر و باطن گردید و به هر چیزی داناست. البته گاهی انسان این صفات الهی را ملک خود دانسته و غصب می‌کند و «ظلوم» می‌گردد و چون نفهمیده است که این صفات را باید به صاحب آن بازگرداند «جهول» می‌شود. پس هر کس بخواهد از این دو صفت ظلوم و جهول خلاصی یابد، باید امانت الهی را به اهل و صاحب آن باز گرداند (ابن عربی، الفتوحات المکیة: ۲۲۷/۱۰ - ۲۲۸).

بر اساس نظریهٔ ابن عربی و ملاصدرا، معرفت به انسان کامل مساوی با شناخت ذات، صفات و افعال الهی و علم به عالم صغیر و معرفت به نگین انگشتری عالم است و اگر کسی بدون این معرفت از دنیا برود در حکم افراد دوران جاهلیت است.

۴. انسان کامل، صورتی از آسمانها و زمین

انسان کامل مظهر جمعیت کل است. شروع خلقت انسان کامل و صورت او، آدم عَلَيْهِ السَّلَام و غایت او محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده است. در طی این مدت استکمال و تدریج رخ داده تا انسان کامل به مرحله ظهور برسد. سماوات سبع در آیه کریمه: «... ثم استوی الی السماء فسوَّهنَّ سبع سماوات» (بقره: ۲۹)؛ سپس به آسمان پرداخت و آنها را به صورت هفت آسمان مرتب نمود.» حاکی از ساختار همین انسان کامل است. برای باطن و عقل او هفت درجه وجود دارد که عبارت‌اند از: «نفس، قلب، عقل، روح، سر، خفی و اخفی». آیه کریمه:

کیف تکفرون بالله و کنتم امواتاً فاحیاکم، ثم یمیتکم و ثم یحییکم، ثم الیه ترجعون (بقره: ۲۸)؛ چگونه به خدا کافر می‌شوید؟! در حالی که شما مردگان (و اجسام بی‌روحي) بودید و او شما را زنده کرد، سپس شما را میراند و بار دیگر شما را زنده می‌کند، سپس به سوی او باز گردانده می‌شوید.

نیز اشاره به همین خلقت تدریجی انسان کامل دارد و بیان‌کننده خلقت انسان از پایین‌ترین مراتب، صورتی بعد از صورت و حیاتی بعد از ممات و کمال بعد از نقص است تا برسد به خدای سبحان، یعنی همان جایی که از اول بوده است: «کما بدأنا اول خلق نعیده... (انبیاء: ۱۰۴)؛ همان‌گونه که آفرینش را آغاز کردیم آن را باز می‌گردانیم.» (شیرازی، تفسیر القرآن الکریم: ۲/۲۸۷ - ۲۸۸).

ابن عربی معتقد است که موجودات در چهار عالم خلاصه می‌شوند. عالم اعلی و آن عالم بقا است. عالم استحاله و آن عالم فناست؛ عالم تعمیر و آن عالم بقا و فناست؛ و عالم نسبت که عالم اعراض است. جمیع این عوالم نیز در دو موطن خلاصه می‌شود: یکی موطن عالم اکبر و خارج از انسان است و دیگری موطن عالم اصغر که انسان کامل است. با این وصف، انسان کامل نسخه جامع عالم و جام

جهان‌نما و خلاصه عالم ممکنات است (ابن عربی، رسائل، رساله عالم اکبر و عالم اصغر: ۱۷۴).

با این اوصاف، انسان کامل علت ایجاد و بقای عالم از ازل تا ابد و دنیا و آخرت است (شیرازی، تفسیر القرآن الکریم: ۴/ ۱۳۰).

انسان کامل خلیفه خدا در زمین و کلمه جامع و نمونه مشتمل بر کتب الهی است؛ کتابی که همه آن به دست رحمان نوشته شده است. انسان کامل روح اعظم و جامع جمیع عالم کبیر است، زیرا مبدأ و صورت و غایت کل و بذر عقول و نفوس و ثمره شجره افلاک و آنچه بین اینهاست از معقول و محسوس است.

روح اعظم از نظر علمی و عینی شامل جمیع ممکنات است. این روح انسان کامل و خلیفه خدا در آسمان و زمین است. اشمال روح اعظم از نظر علمی بر عالم به این صورت است که روح اعظم، قلم حق است که نقش صور حقایق را به نحو کثرت و تفصیل ترسیم نمود، سپس ارقام اسرار را بر لوح قدرها نوشت و سپس بر این لوح، نفس و خیال و سایر مشاعر کلی و مدارک عقلی را نگاشت.

اشتمال روح اعظم بعینه بر جمیع ممکنات به این شکل است که ذات آن صورت کل است، همان‌طور که فاعل و غایت کل بود، و صورت هر چیزی تمامیت آن چیز است. بنابراین، چون انسان کامل صورت کل است، همه چیز است.

اشتمال روح عقلی انسان کامل بر جمیع ممکنات به سبب این است که کتاب مبین مشتمل بر نمونه‌های عوالم و جزئیات و افراد آن است، قبل از اینکه به ملاء اعلی و روح اعظم متصل شود. ولی بعد از وصول، دیگر فرقی میان قلم حق و آن روح عقلی از جهت شمول بر کل بودن نیست (همان: ۴/ ۳۹۸ - ۴۰۰ و ۳۰۲ - ۳۰۳).

در اینکه انسان کامل صورتی مختصر از آسمانها و زمین و مقام جمعیت کل است، ابن عربی و ملاصدرا هر دو هم عقیده‌اند و او را کلمه جامع و جام جهان‌نما می‌دانند.

۵. انسان کامل، ثمره خلقت

خداوند در تکوین عالم از جمله خلقت انسان، از عقل شروع کرد و به عاقل ختم نمود. «عقل اول» بذر عقلا و مبدأ فضلاست. عقول دیگر که متقدم بر اجسام اند، تحت فرمان آن عقل عمل می‌نمایند. «نفس کلیه»، شاخه‌های عقل اول، و اجرام فلکی رگها و پیه‌های آن عقل، و بسایط عنصری، اوراق آن و نفوس ارضی، شکوفه‌های آن و نفوس آدمی، دانه‌های آن شکوفه‌ها و عقول مستفاد، مغزها و انوار آن دانه‌ها و روح محمد ﷺ مغز و روغن و ضوء چراغ آن عقل‌اند. و این است حکمت آیه کریمه: «یدبر الامر من السماء الى الارض... (سجده، ۵)؛ (امور این جهان را از آسمان به سوی زمین تدبیر می‌کند» و معنای آیه: «... کونوا ربانین (آل عمران، ۱۷۹)؛ و حال آنکه پیامبران می‌گویند) پرستندگان خدا (و انسانهای ربّانی) باشید.» و تبیین روایت نبوی ﷺ: «المؤمن مرآت المؤمن؛ مؤمن آینه مؤمن است (مؤمن آینه خداست» و حکمت حدیث نبوی ﷺ: «قلب المؤمن عرش الرحمن؛ قلب مؤمن ساحت خدای رحمان است.»

چه چیزی بالاتر از اینکه قلب مؤمن آینه جمال حق باشد، هرگاه خدا بخواهد نظر به تجلی ذاتش بنماید، متوجه قلب مؤمن می‌شود. همان‌طور که روایت شریفه نیز حاکی از این مطلب است: «انّ لله فی کل یوم و لیلة ثلاث مائة و ستین نظرة الى قلب المؤمن؛ خداوند در هر روز و شب، سیصد و شصت مرتبه توجه به قلب مؤمن می‌نماید.» و در جای دیگر پیامبر ﷺ فرموده اند: «ان الله لا ينظر الى صورکم و اعمالکم و لكن ينظر الى قلوبکم و نیاتکم؛ خداوند به قیافه‌ها و اعمال ظاهری شما توجه ندارد، بلکه به نیات و قلوب شما توجه می‌کند.» و نیز در حدیث قدسی است: «كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف، فخلقت الخلق لكي اعرف؛ من گنج پنهانی بودم، اراده کردم شناخته شوم، پس (انسان کامل) را خلق کردم تا منظورم محقق گردد.»

نتیجه اینکه ثمره خلق و ایجاد که همان معرفت الهی است در عبد مؤمن محقق می‌گردد: «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون (ذاریات: ۵۶)؛ من جن و انس را نیافریدم جز اینکه عبادتم کنند و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند.» انسان عارف، غایت ایجاد افلاک و عناصر و مرکبات است، همان‌طور که حدیث قدسی نیز به آن اشاره دارد: «لولاک لما خلقت الافلاک؛ ای محمد، اگر تو نبودی من افلاک را نمی‌آفریدم.»

به نظر ابن عربی، کل عالم تفصیل آدم است. آدم همان کتاب جامع الهی بوده که مانند روح در جسد عالم است. پس انسان روح عالم و عالم جسد انسان است، یعنی کل عالم همان «انسان اکبر» است. بنابراین، اگر به عالم بدون انسان توجه شود، مانند توجه به جسدی بدون روح است، کمال عالم به انسان است همان‌طور که کمال جسد به روح است، پس انسان، روح منفوخ به عالم و مقصود آن است (ابن عربی، الفتوحات المکیه: ۱۲/۲۵۵). او نمونه‌ای صغیر از عالم کبیر بوده و نسخه‌ای از کل ممکنات در وجود او نهفته است (ابن عربی، التجلیات الالهیه ۱۳۶۷: ۶). البته ادراک ذات حق در ابتدا ممکن نیست مگر از ناحیه آینه قلب مؤمن با استناد به آیه کریمه:

سنرهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق... (فصلت:

۵۳)؛ به زودی نشانه خود را در اطراف جهان و در درون جانیشان به آنها نشان می‌دهیم تا برای آنها آشکار شود که او حق است....

همچنین آیه کریمه: «و فی انفسکم افلا تبصرون» (ذاریات: ۲۱)؛ و در وجود خود شما نیز آیاتی است. آیا نمی‌بینید؟! و قول نبی ﷺ: «من رآنی فقد رأى الحق» (هر کس مرا بنگرد به تحقیق ناظر خدا بوده است). و آیه کریمه: «من يطع الرسول فقد اطاع الله... (نساء: ۸۰)؛ کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است.» و حدیث شریف نبوی ﷺ: «ادبني ربي فاحسن تأديبي خدا مرا تربیت کرده و چه

تربیت نیکویی کرده است.» و باز قول خداوند کریم: «... و حملها الانسان ... (حزاب: ۷۲)؛ ... اما انسان آن (امانت الهی را به دوش کشید.» و آیه کریمه دیگر: «... و نفخت فیه من روحی...» (حجر: ۲۹)؛ و در او از روح خود دمیدم.» همه اینها نمونه‌هایی از اقوال خدا و رسول ﷺ در تأیید مقام والای انسان کامل است (شیرازی، تفسیر القرآن الکریم: ۴/ ۳۱۵ - ۳۱۷).

پس انسان کامل در واقع حامل اسرار الهی بوده و کل ماسوی الله بخشی از انسان کامل است. هر کس می‌خواهد کمالات خود را بفهمد باید توجه به نفس خود بنماید (همان: ۵/ ۱۹۶ - ۱۹۷). با توجه به خود است که می‌فهمد کتاب جامع و کامل الهی که تمام آیات او در آن جمع شده و حقایق عقول و نفوس در آن پیچیده و شاخه‌های مختلف علوم از آن لبریز بوده و در برگیرنده تمام اسمای خداست، همین انسان صغیر است (همان: ۴/ ۳۹۶ - ۳۹۷).

از نظر ابن عربی، صورت انسانی دلیل قاطعی بر مدلول و خالق خود است: «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم» (تین: ۴)؛ که ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم.» تنها موجودی که لیاقت خلافت الهی را دارد انسان کامل است، چون بر صورت رحمان بوده و جمیع استعداد کائنات در وی نهفته است و بهترین دلیل بر موجد و خالق عالم بوده و اکمل آیات الهی است، به حدی که معرفت حق موقوف به معرفت او، معرفت او موقوف به معرفت کل عالم و معارف قدسی و حقایق الهی است (ابن عربی، رسائل، رساله حقیقه الحقائق: ۶۴ - ۶۵).

به همین دلیل از جنبه روح و عقلش قلم مقدس الهی به نام «ام الکتاب» بوده و به موجب آن بر بزرگ‌ترین حقایق عقل کلی احاطه دارد. و از جنبه قلب حقیقی‌اش کتاب «لوح محفوظ» است که تمامی معقولات به نحو تفصیلی تا ابد در آن محفوظ و منقوش است. و از جنبه نفس حیوانی‌اش، ماده لطیف بخاری بوده و همانند جرم آسمانی که پذیرش انوار حسی و روشنایی را دارد، دفتر جسمانی و کتاب هیولانی

است (شیرازی، تفسیر القرآن الکریم: ۱۹۶/۵ - ۱۹۷؛ ۳۹۶/۴ - ۳۹۷).
۶. انسان کامل، جامع نشآت ثلاث

نفس و روح انسان از لحاظ حسی داخل در این عالم ماده و تحت جنس حیوانات است و از لحاظ نفسی، از جمله ملکوت اوسط بوده و از جنبه روحی از جمله ملکوت اعلی است (همان: ۱۵۳/۷).

به نظر ابن عربی، چون انسان حقیقی (نبی) کلمه جامع بوده و جزئی از عالم نیست، کل عالم است (ابن عربی، الفتوحات المکیه: ۳۰۰/۲).

جوهر نبوت مجمع انوار عقلی، نفسی و حسی است. نبی با روح و عقل خود، ملکی از ملائک مقرب الهی است و به آئینه نفس و ذهن خود فلکی مرفوع از دنائس حیوانی و لوحی محفوظ از وساوس شیطانی است و به حسب حس خود ملکی از سلاطین عظمی است.

پس نبی با وحدت شخصی خود گوهر «مَلک، فَلَک و ملک» بوده و جامع نشآت ثلاث به نحو اکمل آن است. از این رو، به واسطه روح خود، از ملکوت اعلی و به واسطه نفس خود، از ملکوت اوسط و به واسطه طبعش، از ملکوت اسفل بوده و خلیفه خدا و مجمع مظاهر اسمای الهی و کلمات تامه اوست. همان طور که ایشان می فرماید: «اوتیت جوامع الکلم؛ جوامع کلمات به من عطا شده است (شیرازی، الشواهد الربوبیه: ۳۴۴ - ۳۴۵).

به نظر ابن عربی، نبی انسان کامل و اکمل موجودات است، زیرا از لحاظ رتبی جامع جمیع مراتب است. البته این علو، ذاتی او نبوده، بلکه به اعتبار منزلت و مقامش نزد خداست که علو بر همگان یافته است (ابن عربی، فصوص الحکم: ۷۵).

سه وجه فوق مخصوص انبیاست، اگر چه جزئی از آنها ممکن است در غیر ایشان نیز یافت شود، مانند علم به «حقایق عینی» که این امر در اولیا و تابعین ایشان نیز

نمودار است، و یا علم به «مغیبات» که بعضی از اهل کهنات و صاحبان نفوس قوی نیز ممکن است آن را دارا باشند و یا برخی دیگر ممکن است بتوانند در نفوس دیگران به واسطه چشم زدن و امثال اینها اثر کنند (شیرازی، الشواهد الربوبية: ۳۴۴ - ۳۴۵).

از دیدگاه ابن عربی، خداوند مخلوقات را در اصناف مختلف ایجاد نمود و در هر صنفی بعضی را اختیار نمود و از میان اختیارشدگان نیز خواص، یعنی همان مؤمنان را انتخاب کرد و از میان مؤمنان نیز خواصی را که اولیا هستند برگزید و از بین اولیا نیز خواصی را که انبیا هستند و از بین انبیا نیز صاحبان شریعت را تخصیص داد و از بین ایشان نیز رسولان را و از بین ایشان یکی را انتخاب نمود که این فرد هم از آنها هست و هم از آنها نیست که او محمد ﷺ، سید و آقای همه برگزیدگان عالم است (ابن عربی، الفتوحات المکیة: ۱۲ / ۲۹۹ - ۳۰۱).

روح محمدی ﷺ ممد جمیع انبیا و رسل از ابتدای خلقت انسان تا قیامت است، بنا بر قول ایشان که می‌فرمایند: «کُنْتُ نَبِيًّا وَّ آدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَّ الطِّينِ؛ هنوز آدم بین آب و خاک بود (خلق نشده بود) که نبی بودم؛ (همان: ۲ / ۳۶۳).

نتیجه اینکه اسم اعظم خدا همان حقیقت محمدی ﷺ است، زیرا اسم اعظم الهی و تجلیات آن ناشی از مرتبه احدیت اوست و واحدیت به ذات مرتبه انسان کامل و حقیقت نبوی ﷺ و اوصیای ایشان ﷺ است. بدون شک ایشان ﷺ بر هر چیزی برهان است. با استناد به قول خداوند: «أَو لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (فصلت، ۵۳)؛ آیا کافی نیست که پروردگارت به همه چیز شاهد و گواه است.» او مبدأ و غایت و بدایت و در عین نهایت است. خدا فاعل هر چیزی و انسان کامل عنایت خدا به مخلوقات است: «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتَ الْإِفْلَاقَ؛ اگر تو (منظور) نبودی افلاک را خلق نمی‌کردم.» از این رو، نفس نبی ﷺ برهان بر هر چیزی از ظواهر و بواطن است (شیرازی، المظاهر الالهية: ۴۷ - ۴۸).

در نظر ابن عربی و ملاصدرا، انسان کامل در برگیرنده جمیع نشأت و عوالم

است. او کل عالم و مغز آن است نه جزئی از عالم.

۷. انسان کامل، اولین مخلوق

اولین مخلوق حق تعالی «عقل» است. عقل صاحب قلم الهی است. این عقل اول، به اعتبار نورانیت و ظهور بذاته‌اش، «نور» و به اعتبار مجرد ذاتی و حضور آن نزد ذاتش، «عقل بالفعل» و به اعتبار غلبه صفات ملکی و اخلاق حسنی، «ملک» و به اعتبار تصویر کردن حقایق به نحو تفصیلی بر الواح نفوس ناطقه، «قلم» نامیده شده است (شیرازی، تفسیر القرآن الکریم: ۴/۱۳۳ - ۱۳۵).

از نظر ابن عربی، خداوند قلم و لوح را آفرید و آنها را عقل و روح نامید. روح دارای دو صفت علمی و عملی گردید و عقل معلمی مفید برای روح شد. سپس جوهری پایین‌تر از نفس آفرید و نامش را «هباء» نهاد و این «هباء» در برگرفته جمیع صور طبیعی است. خداوند بین روح - موصوف به دو صفت علمی و عملی - و «هباء» مراتبی قرار داد که این مراتب از اعلیٰ علیین تا اسفل السافلین را در بر می‌گیرد (ابن عربی، الفتوحات المکیه: ۲/۲۳۶).

در روایت نبوی آمده است: «اول ما خلق الله العقل، فقال له اقبل فاقبل، ثم قال له ادبر فادبر؛ اولین موجودی که خداوند خلق کرد عقل بود، به عقل امر شد (به دنیا) برو پس رفت، بعد امر شد (به سوی من) برگرد پس بازگشت.» و این عقل همان روح نبی ﷺ است که امر شد به دنیا بازگردد، تو رحمت برای جهانیان هستی، بعد امر شد برگرد به سوی پروردگارت. تو رحمت برای جهانیان هستی. بعد امر شد به سوی من برگرد و در شب معراج به سوی حق رفت. بعد به عقل فرمود: «و عزتی و جلالی، ما خلقت خلقاً احبّ الی منک؛ به عزت و جلالم قسم که چیزی دوست داشتنی‌تر از تو در بین مخلوقات نزد من نیست.» و این امر بیانگر حال نبی ﷺ و محبوب‌ترین خلائق نزد خدا بودن اوست. بنابراین، هرچه در معرفت روح اعظم

مطرح است، همان حال نبی ﷺ بوده که متحد با عقل فعال و روح اعظم است (شیرازی، تفسیر القرآن الکریم: ۴/ ۱۳۳ - ۱۳۵).

با این اوصاف، اولین مخلوق حق تعالی، نفس نبی ﷺ یعنی انسان کامل بوده است. ایشان نیز در بازگشت خود از سفر معراج برای علی ﷺ این گونه حکایت می کنند:

یا علی، ان الله تعالی کان الله و لا شیء معه، فخلقنی و خلقک روحین من نور جلاله. فکنا امام عرش رب العالمین بسبیح الله و نحمده و نهله و ذلک قبل ان یخلق السماوات و الارض؛ ای علی به درستی که خداوند تعالی بود و هیچ موجودی با او نبود، بعد من و سپس تو را بعنوان دو روح از نور جلالش آفرید. پس ما در پیش عرش پروردگار جهانیان بودیم و او را تسبیح و تحمید و تهلیل می کردیم و حال اینکه همه اینها قبل از خلقت آسمانها و زمین بود. (شیرازی، المشاعر: ۶۰).

به نظر ابن عربی، حضرت محمد ﷺ به تمام معنا سیادت بر کل عالم دارد و حکم او بر همه چیز و همه کس تا روز قیامت برتری دارد (ابن عربی، الفتوحات المکیة: ۲/ ۳۳۳ - ۳۳۴). هیچ امتی نیست، مگر اینکه تحت شریعت الهی محمدی است، به استناد قول ایشان که فرموده اند: «کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین». پس چون سید انبیا و مرسلین است، سید سایر مردم نیز هست و مردم از آدم ﷺ تا قیامت همه امت او هستند. آیه کریمه: «لیغفرلک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر... (فتح، ۲)؛ تا خداوند گناهان گذشته و آینده ای را که به تو نسبت می دهند ببخشد (و حقایق تو را ثابت کند).» نیز اشاره به همین مطلب دارد، چون انسانهای قبل و بعد از ظهور ایشان همه امت اویند و او بر همه اینها کفایت می کند: «و ما ارسلناک الا کافه للناس... (سبأ: ۲۸)؛ و ما تو را جز برای همه مردم نفرستادیم.» بنابراین، ایشان لایق مرحمت عمومی است چون خداوند او را اختصاص به امت و زمانی خاص نکرده

است (ابن عربی، الفتوحات المکیه: ۱۳/۲۶۶ - ۲۶۷).

براساس نظر ابن عربی و ملاصدرا، اولین مخلوق حق انسان کامل، عقل اول و حقیقت محمدی است. این مخلوق پس از حق تعالی کامل‌ترین موجودات و اولین صادر شده و دومین صادر کننده است. امتداد و سعه وجودی انسان کامل از ابتدای خلقت تا انتهای آن بوده که در هر نشئه و زمانی به نحوی ظهور دارد. اولین ظهور آن در قالب انبیا در حضرت آدم علیه السلام و غایت و کامل‌ترین ظهور آن در شخص نبی اکرم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بوده است.

۸. کیفیت اتصال نفوس به انسان کامل

نفس نبوی صلی الله علیه و آله مقام شریفی است که نفس انسانی در مقام کمال دو نیروی علمی و عبادی می‌تواند به آن نایل آید و برای خاصان امت نبی صلی الله علیه و آله نیز این مقام به ارث می‌رسد. در تأیید این مطلب احادیث نبوی متعددی منقول است از جمله:

العلماء ورثة الانبياء؛ علما وارثان (علم پیامبرانند، ان لله عباداً ليسوا بانبياء
يغبطهم الانبياء؛ خداوند بندگان دارد که نبی نیستند ولی انبیا غبطه آنها را
می‌خورند، علماء امتی کانبياء بنی اسرائیل؛ علمای امت من مانند انبیای
بنی اسرائیل هستند (شیرازی، تفسیر القرآن الکریم: ۷/ ۱۵۴ - ۱۵۵).

انسان اگر به اخلاق نبوی صلی الله علیه و آله متخلق شود، استعداد قبول معارف الهی افاضه شده به قلب نبی صلی الله علیه و آله به نحو انعکاس بر قلب او نیز پیدا می‌گردد. زیرا اطاعت از رسول، اطاعت از خداست: «و من يطع الرسول فقد اطاع الله...» (نساء: ۸۰). کسی که از پیامبر اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است. ولی کسی که مؤدب به آداب نبی صلی الله علیه و آله و متخلق به اخلاق ایشان صلی الله علیه و آله نشود، دیگر به وسیله او هدایت نمی‌شود ولو اینکه به نحو ظاهر و بدون بصیرت، عمل به تکالیف نماید و یا اینکه از منکرین و جاحدین باشد (شیرازی، تفسیر القرآن الکریم: ج ۷، ص ۱۷۷).

نبی اکرم ﷺ به این دلیل برانگیخته شد که شامل خلقهای عالی و شریف و خصوصیات سه‌گانه متعلق به روح، نفس و حس به نحو اکمل بود. اولین برتری ایشان ﷺ، آگاهی بر دانشهای الهی و حقایق موجودات، به نحوی است که نزد حق است. چون او دانای به همه نثئات است، از این‌رو، دانای به حالات خلایق در سرای دیگر نیز هست. دومین برتری نیروی باطنی ایشان ﷺ است، به موجب این نیرو حقایق موجود در صورتها و اشباح مثالی و متوسط بین دو عالم حس و عقل را می‌یابد و به نیروی حس ظاهری، آن حقایق را در قالب مادی ترسیم می‌کند. به همین دلیل است که جبرئیل را به صورت و شکل مشاهده می‌نماید. سومین برتری به دلیل نیروی قوی و شدید ایشان ﷺ علیه دشمنان است که به موجب این نیرو بر اهریمنان چیره شده و بر سختیها، شکیبیا مانده و در جنگها ثابت قدم بوده است (همان: ۱۵۱/۷ - ۱۵۳؛ ۱۶۱/۵).

ابن عربی معتقد است انسان کامل مقام محمود است و مقام محمود عواقب همه مقامات را در بردارد. به موجب این مقام ناظر بر جمیع اسمای الهی مختص به مقامات می‌گردد. این مقام مخصوص رسول الله ﷺ بوده و به همین دلیل ایشان آقای کل مردم را واجد است.

مظهر این مقام در دنیا «آدم علیه السلام» است، زیرا واجد جسد نبی ﷺ است و در آخرت محمد ﷺ است و به موجب این مقام شفاعت کل عالم اعم از ملک، رسول، نبی، ولی، مؤمن، حیوان، نبات و جماد را به عهده دارد (ابن عربی، الفتوحات المکیة ۳۹۳/۱۲ - ۳۹۵).

با استناد به آیات الهی و اقوال معصومان علیهم السلام ابن عربی و ملاصدرا شرط وقوع کمالات برای انسانها را اتصال به انسان کامل از طریق اطاعت از اوامر و نواهی او می‌دانند و در این خصوص هر دو عالم مذکور متفق القول هستند.

۹. افضلیت انسان کامل بر فرشتگان

انسان مهتدی به نور الهی و اشرف خلایق است. خداوند او را برگزید و به خویش نسبت داد. بنابراین، مبدأ و منتهای انسان، خود خداست. او با روح الهی و مباشرت خدا به وجود آمد و خداوند تخمیر جسد انسان را به دستان خویش نسبت داده است. به موجب این شرافت، انسان با مرور در هر عالمی و حضرتی صورتی مناسب آن عالم برایش حاصل می‌گردد (شیرازی، تفسیر القرآن الکریم: ۱۰۶/۱ - ۱۰۹).

به نظر ابن عربی، فضیلت عالم انسانی بر سایر مخلوقات به سبب کرامت او توسط خداست. زیرا خداوند او را با دو دست خویش یعنی صفات جمالیه و جلالیه اش ساخت و حال اینکه سایر مخلوقات مستقیماً توسط حق تعالی ایجاد نگردیدند. این انسان بر جمیع ملائک ارضی و سماوی برتری دارد، غیر از ملائک عالیه که اینها برتر از نوع انسانی اند (ابن عربی، فصوص الحکم: ۱۴۵).

فضیلت انسان در کل بر جمیع ملائک به علت جامعیت اوست. زیرا ملائک هر کدام به حسب اسم خاصی عبادت می‌نمایند ولی آدم به جمیع اسما حق را عبادت می‌کند (ابن عربی، الفتوحات المکیه: ۵۶/۱؛ همو، فصوص الحکم: ۵۰ - ۵۱).

به دلیل نفخ روح انسان به صورت الهی است که او خلیفه در دو عالم شد و مسجود فرشتگان گردید. البته این مقام انسان معنوی و کامل است، نه هر انسان نوعی و فردی که در عالم خارج زندگی می‌کند.

به استناد آیه کریمه:

و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم، فسجدوا الا ابلیس ابی و استکبر و کان من الکافرین (بقره: ۳۴)؛ و یاد کن هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده و خضوع کنید، همگی سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید و از کافران شد.

علت وجوب سجده بر آدم عَلَيْهِ السَّلَام این است که انسان نسخه مختصر عالم روحانی

و جسمانی و نمونه‌ای از مبدعات کل است، زیرا برای او تمامی کمالات فعلی و اشراقات نوری و وصول به خیرات تقدیر شده است (شیرازی، تفسیر القرآن الکریم: ۳/ ۵ - ۶).

از نظر ابن عربی، ملائک از جهت تفصیل بر بشر فضیلت دارند، ولی از جهت حقیقت افضل بر انسان نیستند. زیرا اشخاص همه به موجب مراتبشان به اسمای الهی مرتبط می‌شوند و اسمای الهی همه به رغم آثار مختلف آنها افضلیتی بر هم نداشته و هر کدام به نحوی بر عالم سلطنت دارند (ابن عربی، الفتوحات المکیة: ۱۲/ ۲۱۱ - ۲۱۲).

عبد صادق نیز به حسب جسدش اهل زمین است، ولی به موجب عقلش اهل آسمانهاست. پس وی به عبارتی دیگر «ملکی بشری» و «بشری ملکی» است (همان: ۳۹۷/۷).

بنابراین، امر به سجده بر آدم نیز امر به سجده بر قدرت حق است نه امر به هویت امکانی او، و الا لازمه اش شرک می‌شود. پس به دلیل بلوغ مقام انسانی به قرب الهی و فنای او در ذات حق و بقای او به حق و اینکه روح انسانی آئینه جمال نمای حق بود، مسجود واقع گردید (شیرازی، تفسیر القرآن الکریم: ۳/ ۵ - ۶).

به نظر ابن عربی، ملک به سبب عبادت بر نوع انسان افضل است، زیرا ملک ذاتاً مشغول تقدیس بوده و غفلتی بر وی عارض نمی‌شود و موجودی که تقدیس و تسبیح می‌کند، مقدس خویش را یافته است و ملائک بذاته این‌گونه‌اند و نشأت طبیعی و امثال اینها موجب غفلت آنها نمی‌شود، از این رو، مدام بر تسبیح و تقدیس حق مشغول‌اند، بر خلاف بشر که طبیعت و مزاج موجب غفلت وی می‌گردد و ظلم و حجاب برایش ایجاد می‌کند. البته انسان از حیث نشئه و مقام معنوی همانند فرشتگان و ملائک است و از آن جهت در رأس ملائک است که با دستان خدا و بدون واسطه عناصر ساخته شده و سایر موجودات نیز ساخته نفس انسانی هستند.

اما به سبب جسم و طبیعت آن است که غفلت می‌ورزد و مقامش نازل می‌شود (ابن عربی، الفتوحات المکیه: ۱۲/ ۵۵۰ - ۵۵۲).

این انسان به موجب تعلیم اسمای الهی «و علم آدم الاسماء کلها... (بقره: ۳۱)» و خدای عالم همه اسما را به آدم تعلیم فرمود. «مقدم بر ملائک است، زیرا به این سبب متوجه حقایق اکوان و ایجاد موجودات از جمله خود ملائک گردید و حال اینکه ملائک علم به جمیع اسما ندارند. در نتیجه حکمت سجود ملائک بر آدم نیز همین شرافت الهی و علم به اسماست که در واقع سجده بر خداست (ابن عربی، الفتوحات المکیه: ۱۲/ ۲۸۳ - ۲۸۷).

فضیلت عالم انسان بر عالم اجنه نیز به تصرفات نفسانی با کمک تأثیرات فلکی و خواص طبیعی اشیاست. به همین دلیل عاصف بن برخیا در عمل کامل‌تر از جن بود و زودتر توانست تخت بلقیس را برای سلیمان حاضر کند. البته در جمیع این موارد اجازه دهنده خود خداست، زیرا حق عین جوارح و قوای روحانی و جسمانی این افراد شده است (ابن عربی، فصوص الحکم: ۱۵۵).

با این اوصاف، برای تبیین و توضیح و دلیل برتری مقام آدم بر فرشتگان قبول اصول زیر لازم است:

اصل اول: اینکه اساس موجودات جوهر آنهاست نه اعراضشان و اصل جواهر از عالم امر و مجردات است نه از عالم خلق و مادیات و اصل مجردات، عقول و ارواح کلیه هستند نه نفوس سماوی و ارضی و اصل ارواح نیز روح کلی است و میان این روح و حق هیچ فاصله‌ای نیست.

اصل دوم: در سلسله علت و معلول و موجودات، هر موجودی به حق نزدیک‌تر باشد، اشرف و اکمل است، زیرا حق تعالی اول به آن و سپس به دیگران می‌رسد.

اصل سوم: انسان اگر چه به حسب صورت بشری نوعی از حیوانات است، ولی به حسب قوه نفسانی و صورت باطنی اخروی قابلیت انواع کثیر و حقایق متخالف

را دارد که بعضی از این حقایق از جنس ملک، بعضی شیطان، بعضی درنده، بعضی حیوانات دیگر، و بعضی پایین تر از حیوانات اند. به عبارت دیگر، هیچ نوعی از انواع از پایین ترین تا بالاترین آنها نیست مگر اینکه امکان رسیدن بعضی اشخاص انسانی به آن وجود داشته باشد.

اصل چهارم: موجودات عالم در سلسله نزولی از اعلی به ادنی آمده اند تا به جسمانیات برسند، و در سلسله صعود از ادنی به اعلی می روند تا به حق تعالی برسند. حال در این سلسله هر کدام اقدام در وجود باشد، اشرف و افضل در سلسله تکوین است و از نظر غایت هر کدام آخر باشد اشرف است. برای تمامی اشیا طبیعی غایتی هست و هیچ موجود ناقصی نیست مگر اینکه به سوی کمال در حرکت باشد.

اصل پنجم: در بین موجودات، انسان به سبب اینکه می تواند از پایین ترین به بالاترین مرحله کمال برسد، ممتاز شده است تا حدی که افضل ممکنات به سبب همین قرب و وصول به حق گردیده است.

اصل ششم: منشأ انتقال این موجود ضعیف به عالم اعلی عنایت فاعل بر اوست، زیرا همان طور که ذکر شد، همه موجودات طالب کمال هستند، ولی اینکه انسان به این مرحله می رسد به دلیل عنایت فاعل بر او برای تبدیل قوه اش به فعل است. نهایت سیر مواد دیگر از «جمادی» به «نباتی» و «حیوانی» است، ولی نوع انسانی می تواند از این مرحله هم بگذرد و به دلیل اینکه انسان در حیوانیت ضعیف است «... و خلق الانسان ضعیفاً... (نساء: ۲۸)؛ و انسان ضعیف آفریده شده است (و در برابر طوفان غرایز مقاومت او کم است.» همین ضعف منشأ انفعال و ارتحال او از حالت پایین به بالا و از مقام حیوانی حسی به ملکی عقلی است. ولی ملائک مقرب، احتیاج به استکمال و حرکت ندارند، زیرا دائم القرب هستند.

ملائک سماوی نیز هر کدام در مقام عبودیت خود بوده و انگیزه ای برای حرکت

و ارتقا ندارند چون مدام بر آنها اشراقات می‌رسد. شیاطین نیز به دلیل قوه ناری و رسوخ انانیت و حب ریاست در آنها حاضر به عبودیت و تغییر فطرت خود نیستند. جمادات نیز به سبب سختی و صلابتشان نمی‌توانند به دار دیگر منقلب شوند. ولی انسان می‌تواند از قوه محض تا فعلیت محض در حرکت باشد (شیرازی، تفسیر القرآن الکریم: ۵۹/۳ - ۷۱؛ ۲/۳۵۶ - ۳۵۸).

در نظر ابن عربی، عالم اجنه و شیاطین فاصله میان ملک و انسان است. ملائک ارواح منفوخ در انوار و جنها ارواح منفوخ در بادهای و انسانها ارواح منفوخ در اشباح هستند. پس جنها از عالم برزخ بوده و از جهتی شبیه به انسان و از جهتی دیگر شبیه به ملائک‌اند.

انسان می‌تواند به عالم برزخ و همجوار جنها برسد و یا از آنها هم بالاتر رود و به ملائک یا بالاتر از آنها متصل گردد (ابن عربی، الفتوحات المکیه: ۲/۲۸۱ - ۲۸۲).

اصل هفتم: هرچه متعلق به بدن باشد، اعم از صورتهای یا نفوس حیوانی یا انسانی یا فلکی، همه مصاحب با قوه و استعداد است. بنابراین، محتاج جوهری عاقل هستند تا آنها را بالفعل کند، و هرچه بالفعل شد می‌تواند کل موجودات شود، زیرا همه موجودات در شأن آنهاست که معقول شوند، مانند صورتهای مادی که معقول بالقوه هستند. پس هرچه بالفعل کامل شد، هیچ چیز از معقولات از او خالی نیست، و باید عقل بسیط باشد یعنی صورت کل در عین وحدت گردد و در واقع می‌تواند مکمل نفوس باشد. پس مکمل نفوس، عقلی روحانی و بالفعل از عالم غیب است.

اصل هشتم: موجودات ممکنه صادره از حق دو سلسله دارند: سلسله «بدو و صدور» و سلسله «عود و رجوع». سلسله «بدو و صدور» از اشرف شروع می‌شود و نزول می‌کند و سلسله «عود و رجوع» برعکس. بنابراین، اول صدور، عقل اول، حقیقت محمدی ﷺ، اسم اعظم، عقل کلی و عالم عقول است بعد به ترتیب نفس کلی و عالم نفوس مجرد و مدرک کلیات، نفس خیالی مجرد از اجسام، نفس

منطبعه مدرک جزئیات، قوای نفس منطبعه، نفوس نباتی، جواهر معدنی، جواهر عنصری و هیولی که اخص جواهر است. سلسله عود و رجوع به کمال بعد از هبوط رخ می دهد و باز از پایین به بالا مراتب مذکور را طی می کند.

صورت انسانی در این سلسله صعود و نزول آخرین معانی جسمانی و اولین معانی روحانی است و بعد از مرتبه انسان بشری، مراتب بسیاری در صعود است تا برسد به بی نهایت. پس نفوس انسانی همان طور که در نهایت متفاوت هستند در بدایت نیز تفاوت دارند (شیرازی، تفسیر القرآن الکریم: ۳/ ۵۹ - ۷۱؛ ۲/ ۳۵۶ و ۳۵۸).

ابن عربی معتقد است که رسولان اعقل عقلا و اکمل خلائق هستند، زیرا امر الهی را آن چنان که هست مشاهده می نمایند. بنابراین، آنچه را عالم عقل اثبات می کند، ایشان نیز اثبات می نمایند (ابن عربی، الفتوحات المکیة: ۹/ ۳۳۲ - ۳۳۳).

با توجه به مقدمات مذکور، نتیجه می گیریم که برای انسان امکان صعود به مقام بالاترین و شریف ترین ملائک هست. همان طور که برای ملائک طبقات متفاوت در وجود نزولی است که اشرف آنها عقول فعاله هستند، برای انسان نیز درجات متفاوتی در صعود وجود دارد که اشرف و اکمل آنها درجه ارواح نبوی (عقل بالفعل) بوده که مکمل نفوس و عقول و شفیع خلائق نزد خداست و بین اینها و خدا واسطه ای وجود ندارد (شیرازی، تفسیر القرآن الکریم: ۳/ ۵۹ - ۷۱؛ ۲/ ۳۵۸ - ۳۵۹).

از دیدگاه ابن عربی، انسان کامل - نه انسانی حیوانی - کامل ترین نشئه و در برگیرنده جمیع حقایق عالم و اسمای الهی است. خدا او را به صورت خود آفریده و مجلای اوست. از این رو، انسان کامل به سبب مقام جمعی خود، حق را با هر چیزی و صورتی مشاهده می نماید. پس ملک جزو انسان کامل است و جزء و کل هر کدام خصوصیتی دارند که دیگری ندارد. بنابراین، هر کدام از این دو از جهتی اکمل هستند (ابن عربی، الفتوحات المکیة: ۹/ ۳۳۲ - ۳۳۳).

در میان انسانها نیز خداوند بعضی را بر بعضی برتری داد، ولی این برتری بر

حسب انسانیت فرد دانی نیست، بلکه به حسب بعد حیوانیت فرد دانی است که مسخور فرد عالی می‌شود، زیرا انسان مثل خود را نمی‌تواند تسخیر کند پس تسخیر شونده حیوانیت فرد است نه انسانیت او (ابن عربی، فصوص الحکم: ۱۹۳).

در اینکه انسان کامل افضل از جمیع مخلوقات، حتی عقول و فرشتگان است، ابن عربی و ملاصدرا هر دو یک نظر دارند، البته در بعضی متون منسوب به ابن عربی جملاتی دال بر افضلیت فرشتگان بر انسان به چشم می‌خورد، بر خلاف بعضی متون که می‌توان گفت در مورد اول نوع بشری که عامل به نافرمانی و مشوب به مادیات است مورد نظر می‌باشد و در مورد دوم مقام انسان کامل منظور است. از این رو، تغایری بین دو کلام ایشان نیست، آن چنان‌که در همین قسمت نیز مشهود است.

۱۰. مراحل سیر انسان کامل در هبوط و صعود

انسان حامل صورتی از عالم شهادت و محسوس و روحی از عالم غیب ملکوتی است. سرّی در اوست که می‌تواند کسب فیض از انوار الهی بنماید، بدون اینکه واسطه‌ای در کار باشد. انسان به واسطهٔ تربیت می‌تواند از عالم شهادت به عالم غیب و از ملک به ملکوت برسد. نیز به واسطهٔ متابعت از حق می‌تواند از عالم ملکوت هم گذشته و به جبروت و غیب الغیوب برسد و انوار جمال و جلال حق را بی‌واسطه رؤیت نماید. و این همان سرّی است که در نهاد انسان به ودیعه نهفته شده بود و ملائک از آن غافل بودند: «... اَنْتِ اعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (بقره: ۳۰)؛ من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید، زیرا ملائک به دلیل عدم استعداد نمی‌توانستند از عالم خود فراتر روند (شیرازی، تفسیر القرآن الکریم: ۲/۳۰۶ - ۳۰۷).

انسان هنگامی که به امر الهی هبوط و نزول به عالم ارض نمود و از عالم اصلی خود به دار تفرقه آمد، مأمور به امر تکوینی و تشریحی گردید تا بتواند از این عالم به مرجع اصلی خود بازگردد. بنابراین، در اول عقل بود، بعد به ترتیب نفس، صورت و

جسم گردید، سپس در سیر صعودی خود به ترتیب، بدن، صورت بشری، قلب معنوی، روح منفوخ اسرافیلی و ناظر به ملکوت اشیا و روح الهی امری می‌شود. آیات کریمه ذیل نیز اشاره به همین مطلب دارد «... و نفخت فیہ من روحی (حجر: ۲۹)؛ (و از روح خود در او دمیدم. «... قل الروح من امر ربی (اسراء: ۱۵)؛ و از تو درباره روح سؤال می‌کنند. بگو: روح از فرمان پروردگار من است.» (ابن عربی، تفسیر القرآن الکریم: ۲/۲۴۷).

این مقامات و درجات از ابتدای احوالات تا وصول به بی‌نهایت برای انسان کامل مقرر شده است. اول مرتبه و مقام انسان از ابتدای تکون و عین ثابت او در علم حق تعالی خلیفه خدا بودن وی در زمین بود. دوم مقام او اینکه مسجود فرشتگان و در مقام جنت ارواح و عالم قدس و اسمای کلیه الهی واقع شد. مقام سوم، تعلق روح او به بدنش در عالم آسمان بعد از عالم اسما بود که امری لطیف حیوانی و متوسط بین روح عقلانی و این بدن کثیف ظلمانی بود. به واسطه این امر داخل در دار حیوان و جنت بدنها شد. همان‌طور که آیه کریمه می‌فرماید: «و قلنا یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة... (بقره: ۳۵)؛ و گفتیم: ای آدم، تو با همسرت در بهشت سکونت گزین.» مقام چهارم انسان مرتبه هبوط او به عالم ارض و تعلق او به بدن کثیف ظلمانی مرکب از اضداد است. در این مرحله است که منشأ عداوت، فساد، حسد و عناد می‌شود و محجوب از عالم معاد می‌گردد و بعد از این مرحله است که به فطرت رجوع و عود به مبدأ می‌کند و در سیر عروجی خود بر عکس سیر نزولی از قیود مادی رها می‌شود و به سوی خدا حرکت می‌کند (شیرازی، تفسیر القرآن الکریم: ۳/۱۰-۱۱). پس انسان کامل، کلمه و سخن جامع و خلاصه کتاب الهی است، کتابی که تمامی کلماتش نورانی است و به دست خداوند رحمان نوشته شده است. روح انسانی و عقل آخرین الهی یعنی عقل فعال در مرتبه صعود و قرب، مماثل روح اعظم و عقل اول قرآنی در عالم آغاز و نزول است و سلطنت و غلبه آن در

روز رستاخیز و روز عمل همانند سلطنت روح اعظم در روز ازل است. یعنی هر دو موجود - انسان کامل و روح اعظم - تمامی مراتب موجودات را شامل و فراگیرند. منظور از عقل اول و روح آخرین همان حقیقت محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و انسان کامل است که دو مرتبه ظهور و جلوه دارد: یک مرتبه در بازگشت به خلق برای تکمیل آنها و یک مرتبه در روی آوردن به حق برای شفاعت خلق. ایشان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرمایند: «اول ما خلق الله نوری؛ اولین چیزی که خداوند خلق نمود نور من بود.» و نیز می‌فرمایند:

اول ما خلق الله العقل، قال له اقبل فاقبل، ثم قال له ادبر فادبر، قال فبعزتي و جلالی ما خلقت خلقاً اعظم منك، بك اعطى و بك اخذ و بك ائيب و بك اعاقب اولین چیزی که خداوند خلق کرد عقل بود، به او فرمود: روی گردان، پس برگشت، سپس فرمود: پشت کن و چنین کرد، فرمود: به عزت و جلالم قسم خلقی عظیم‌تر از تو نیافریدم. به واسطه تو عطا می‌کنم، می‌گیرم و ثواب و عقاب می‌نمایم). پس چون روح اعظم، چه از نظر علمی و چه از نظر عینی و ظهور خارجی آن، فراگیرندهٔ تمام ممکنات است، این انسان کامل که روح اعظم است خلیفه و جانشین خداوند در آسمانها و زمین نیز هست.

از جهت علمی، روح اعظم فراگیرندهٔ همهٔ ممکنات است، زیرا قلم حق تعالی و صورت دهندهٔ حقایق و نویسندهٔ اسرار و رازهای الهی بر الواح و صفات قدری است. چون لوح محفوظ و محتویات آن از وی صادر شده است. اما اشتغال و فراگیری اشیا عینی توسط روح اعظم به این دلیل است که ذات روح اعظم صورت کل موجودات است، همان‌طور که او هم فاعل و هم نتیجهٔ مطلوب اشیا است و صورت هم در ماهیت نوعی عبارت از تمام آن ماهیت بوده و تعیین هر چیزی به صورت آن است.

فراگیری کل ممکنات توسط روح عقلی انسان کامل، به این دلیل است که او کتاب مبین و خلاصه جهانهای وجودی بوده و کلیات و جزئیات آن را فراگرفته است. البته این امر قبل از اتصال و پیوستن به گروه فرشتگان و روح اعظم است و الا هنگام رسیدن و اتصال به آنها فرقی میان او و میان قلم حق تعالی در احاطه و اشتغال بر تمام عالم نیست (شیرازی، تفسیر القرآن الکریم: ۴/ ۳۹۸ - ۴۰۰).

با عنایت به اینکه خداوند مدبّر خلق است، در این تدبیر ممکن است از عالم امکان به عالم ارواح خارج کند و یا از آن عالم به عالم اشباح و بر ملکوت اعلی گذر داده و به نفوس سماویه و افلاک و ستارگان و هوا و آب و زمین گذر دهد تا نهایتاً به اسفل السافلین و هیولی منتقل نماید. همان طور که می فرماید «یدبّر الامر من السماء الی الارض (سجده: ۵)؛ امور این جهان را از آسمان به سوی زمین تدبیر می کند.» (شیرازی، المظاهر الالهیه: ۴۷).

بنا بر آنچه از آیات و روایات فهمیده می شود، حجج و بینات متعددی دال بر اینکه انسان غایت جمیع اکوان و ثمره وجود افلاک و ارکان است وجود دارد. او ابتدا از عالم اعلی هبوط می نماید، جایی که آدم و حوا بودند و سپس بر جمیع عالم مرور و مجدداً سلوک می کند تا به آخرین منزل سلوک یعنی جایگاه اولیه خود برسد.

پس صعود انسان به حسب کمال نوعی یا شخصی وی به سوی طبقات سماوات است تا به خدا برسد و چه بسا شخصی به بعضی از این طبقات صعودی برسد: «و لکل درجات ممّا عملوا (انعام: ۱۳۲)؛ و برای هر یک (از این دو دسته) درجات (و مراتبی) از آنچه عمل کردند هست.»

انسان به حسب سیره باطنی خود به هر درجه ای که برسد با آن درجه متحد می شود و متصف به صفات و احکام آن می گردد و افعال مطابق همان درجه از او صادر می شود. او در ابتدای سلوک و صعود خود از خاک و پایین ترین منازل و اکوان آفریده شده، بعد نطفه می شود که حاصل مزاج است، بعد نبات و حیوان شده تا برسد

به لطیف‌ترین موجودات، یعنی جرم دخانی که شبیه‌ترین اجرام به سماست. سپس به عقل می‌رسد و درک کلیات می‌کند. از نظر روحی صعود می‌کند تا به عقل فعال برسد و از نظر جسمی به صورت جسمی سماوی در آید. یعنی از تفاسد و اضداد پاک گردد. و از عقل پایین‌تر می‌گذرد تا به «صدر المنتهی» و «جنة المأوی» برسد. نتیجه اینکه خداوند ملکوت و ملک آسمانها و عمود اینها را به اعمال انسان وابسته کرده است و برجها و سقفها و دیوارهای آنها را به نور عقول انسانها مزین نموده است (شیرازی، تفسیر القرآن الکریم: ۲/ ۲۸۰ - ۲۸۲؛ همو، مفاتیح الغیب: ۹۵۰ - ۹۵۱).

با توجه به توضیحات مذکور در سیر نزول و هبوط، مراتب سیر انسان از مقام اعلیٰ به اسفل السافلین به صورت زیر است:

ابتدا متعین در علم حق تعالی بود، سپس در مقام قلم اعلیٰ و عقل اول که مشتمل بر عالم عقول است ظهور کرد، بعد در لوح نفس ظاهر شد، سپس در مرتبهٔ طبیعت به اعتبار ظهور حکمش در اجسام ظاهر گردید و بعد از مرتبهٔ عرش به صورت محدد برای جهات و مستوی اسم رحمان ظاهر شد. بعد از مرتبهٔ کرسی کریم مستوی اسم رحیم ظاهر شد سپس ظهور در آسمانهای هفت‌گانه نمود و بعد در صورت عناصر متعلق به هیولای عناصر جلوه کرد.

آنچه ذکر شد، مراتب سیر انسان کامل است از مقام عقل اول تا ارض هیولانی که قوهٔ محض است. قرآن کریم نیز اشاره به همین امر دارد: «هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً (انسان: ۱)؛ (آیا زمان طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود)؟»

بعد سیر صعودی انسان شروع می‌شود تا برسد به جایی که از آنجا نزول کرده است. ترتیب آن به اختصار چنین است: ابتدا ترکیب از عناصر رخ داده و به صورت گل در می‌آید. بعد مضغه و قابل نمو و به صورت نبات، بعد علقه و قابل روح، بعد بشر و سمیع و بصیر، بعد فرد بالغ و متوجه عالم بالا می‌گردد:

أنا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتليه فجعلناه سمياً بصيراً (انسان: ۲)؛
(ما انسان را از نطفهٔ مختلطی آفریدیم و او را می‌آزماییم (بدین سبب)
او را شنوا و بینا قرار دادیم.

بعد به مرتبهٔ عقول می‌رسد، سپس به عقل اعظم و قلم اعلیٰ وصول می‌یابد. در
این مرحله مراتب صعودی او کامل می‌شود (شیرازی، تفسیر القرآن الکریم: ۶/۴۷ -
۴۸؛ ۳/۶۹ - ۷۱؛ همو، المظاهر الالهية: ۴۷ - ۵۲).

۱۱. علت تفوق انسان کامل بر دو عالم

جميع مخلوقات خداوند، اعم از حقیقت عرش و کرسی و غیر اینها، نمونه‌ای در عالم
انسان کامل دارد. به نظر ابن عربی، عالم، انسان کبیر و مختصر آن انسان صغیر است.
خداوند صورت کل عالم را در انسان صغیر به ودیعت نهاده است. از این رو، انسان بر
صورت حق است. به موجب اعطای این جامعیت به انسان کامل، خداوند او را خلیفه
خود قرار داد. آیه کریمه نیز مؤید همین مطلب است: «سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی
انفسهم (فصلت: ۵۳)؛ به زودی نشانه‌های خود را در اطراف جهان و در درون جانیشان
به آنها نشان می‌دهیم» (ابن عربی، الفتوحات المکیة: ۱۳/۳۵۴ - ۳۵۶؛ ۳/۶۴ - ۶۵).

مثال عرش در ظاهر عالم انسانی، همان قلب و در باطن انسانی همان روح
نفسانی و در باطن باطن او همان نفس ناطقه است. مثال کرسی در ظاهر انسانی
همان سینه و در باطن او همان روح طبیعی و نفس حیوانی مشتمل است بر سماوات
هفت‌گانه: غذایی، نامیه، مولده، جاذبه، ماسکه، هاضمه و دافعه.

تفوق انسان کامل بر هر دو عالم به سبب دو عامل است: یکی علم تام به حقایق
اشیا، دیگری قدرت کامل او بر هر چیز.

الف. علم. علم انسان کامل به دو قسم ظاهر و باطن تقسیم می‌شود. با علم ظاهر
احاطه بر جمیع آنچه در خلافت ظاهری محتاج آن است از قبیل استنباط صانع،

استحکام طبایع، معرفت تسخیر حیوانات، صید وحوش و طیور زمینی و هوایی، علم به نجوم، افلاک، حرکتها، زمین، کوهها، آداب و شرایع، اخلاق، حساب، موسیقی و دیگر علوم پیدا می‌نماید. و با علم باطن، معرفت به روحانیات، مکاشفه ملائکه علوی، احاطه بر جواهر عقلی و مثُل، اطلاع بر مبنای اول و غایات آخر، علم به خدا، ملائک، کتب و رسل الهی، روز قیامت، باطن انسان و امثال این علوم پیدا می‌کند. ب. قدرت. انسان کامل با قدرت خود نشئات بالاتر را ظاهر و ملائک را منقاد می‌کند و آنها را به اطاعت واداشته و خلافت الهی را محقق می‌سازد (شیرازی، تفسیر القرآن الکریم: ۴/ ۱۶۶ - ۱۶۷).

از دیدگاه ابن عربی، آدم از صورت رحمانی و حوا از صورت آدمی آفریده شده است. فرزندان آدم امتزاج این دو به وجود آمده‌اند. پس واجد کمالات اینهاست. پس استعداد فرزندان کامل آدم و حوا قوی‌تر از استعداد والدین اینهاست، زیرا جامع این صفات‌اند. به همین دلیل است که محمد ﷺ اختصاص به اکمل بودن یافت (ابن عربی، الفتوحات المکیه: ۱۰/ ۱۴۵).

نتیجه اینکه انسان کامل یعنی روح مقدس نبوی ﷺ خلیفه خدا در زمین او و مثار نور الله است و همین امر باعث تفوق او بر دو عالم شده است. کلام منسوب به علی ؑ بیانگر همین مطلب است:

اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر
و انت الکتاب المبین الذی بآياته تظهر المضمهر

ای انسان، تو کتاب روشنی هستی که با آیات پیچیدگیها آشکار می‌گردد. آیا گمان می‌بری که تو همین جرم صغیر و کوچکی و حال اینکه جهان بزرگی در درون تو پیچیده است. (شیرازی، تفسیر القرآن الکریم: ۴/ ۳۹۰ - ۳۹۱).

کتابنامه

۱. ابن عربی، محی الدین، التجلیات الالهیه، تحقیق، عثمان اسماعیل یحیی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۷.
۲. _____ رسائل (ده رساله ترجمه به فارسی)، مقدمه، تصحیح و تعلیق نجیب مایل هروی، انتشارات مولی، چاپ اول، ۱۳۶۷.
۳. _____ الفتوحات المکیه، بیروت، دار صادر.
۴. _____ الفتوحات المکیه، تحقیق: عثمان یحیی، تصدیر: ابراهیم ماکور، انتشارات: هیئة المصریة العامة للكتاب، چاپ دوم، ۱۴۰۵ق.
۵. _____ فصوص الحکم، تعلیق ابوالعلاء عقیفی، انتشارات الزهراء، چاپ دوم، آذرماه.
۶. _____ کتاب المسائل، مقدمه، تصحیح، ترجمه و تعلیق سید محمد دامادی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، چاپ اول، ۱۳۷۰.
۷. _____ کتاب الاسراء الی مقام الاسری (عروج روحانی یا سیر و سلوک عرفانی)، پیشگفتار، سید جعفر سجادی، تهران، چاپ گلشن، چاپ اول، ۱۳۷۲.
۸. جهانگیری، محسن، محی الدین بن عربی، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۱.
۹. شیرازی، صدرالدین محمد، اسرار الآیات، ترجمه علویه همایونی، اصفهان، چاپ افست نشاط، چاپ دوم، ۱۳۶۷.
۱۰. _____ ایقاظ النائین، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران) وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۶۱.
۱۱. _____ تفسیر القرآن الکریم، انتشارات بیدار، چاپ دوم، قم، ۱۳۶۶.
۱۲. _____ الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، قم، مکتبه المصطفوی، چاپ دوم، ۱۳۶۸.

۱۳. — رسالهٔ حدوث العالم (آفرینش جهان)، ترجمه و تصحیح، محمد خواجه‌جوی، انتشارات مولی، چاپ اول، ۱۳۶۶.
۱۴. — رسایل فلسفی، سه رساله (المسائل القدسیه، منشایات القرآن، اجوبهٔ المسائل)، تعلیق، تصحیح و مقدمه سید جلال‌الدین آشتیانی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
۱۵. — رسالهٔ الحشر، ترجمه و تصحیح محمد خواجه‌جوی، انتشارات مولی.
۱۶. — رسالهٔ زاد المسافر، شرح سید جلال‌الدین آشتیانی، انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، آذر ماه، ۱۳۵۹.
۱۷. — شرح اصول کافی، ترجمه، تعلیق و تصحیح محمد خواجه‌جوی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، چاپ اول، ۱۳۶۴.
۱۸. — الشواهد الربوبیه، تعلیق، تصحیح و مقدمه سید جلال‌الدین آشتیانی، مشهد، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم، ۱۳۶۰.
۱۹. — عرشیه، ترجمه و تصحیح غلامحسین آهنی، اصفهان، انتشارات دانشکده ادبیات دانشگاه چاپ اول، ۱۳۴۱.
۲۰. — کتاب المشاعر، ترجمهٔ بدیع‌الملک میرزا عمادالدوله، ترجمه و مقدمه و تعلیقات فرانسوی هانری کربن، کتابخانه طهوری، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
۲۱. — کسر اصنام الجاهلیه (عرفان و عرفان‌نمایان)، ترجمه محسن بیدارفر، انتشارات الزهراء، چاپ اول.
۲۲. — المبدأ و المعاد، مقدمه و تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، شماره ۵، اسفند ماه ۱۳۵۴.
۲۳. — المظاهر الالهیه، مقدمه، تحقیق و تعلیق سید جلال‌الدین آشتیانی، مشهد، چاپخانه خراسان (به مناسبت چهارمین سال تولد، ملاصدرا).
۲۴. — مفاتیح الغیب، ترجمه و تصحیح محمد خواجه‌جوی، انتشارات مولی، چاپ اول.

۲۵. — الواردات القلیبه، تحقیق، تصحیح و ترجمه احمد شفیعیها، انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، شماره ۴۹، شهریور ۱۳۵۱.
۲۶. فیض الاسلام، علی نقی، نهج البلاغه، جمع‌آوری و ترجمه.
۲۷. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام.
۲۸. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمة، مکتبه الاعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۳.